

تقریب ذاری اهل بیت

۳ - ۳

جاری شد بنیاد تشکیک دشت کربلای حسین زنان بنی هاشم که در شام بودند بماتم شری رسول آمدند
و مرثیه ها انشا کردند **و بر و ابی سدر و زویر و ابی هفتم** روز نهم نیز شهیدان را از ابرار با
داشتند **مروسیبت** که هنوز سر مطهر امام حسین در در خانه ائمهین نصب بود هنده دختر عبد
غامر که زن یزید بود بی حجاب از خانه مجلس آمد در وقتی که مجمع غام بود و خوش بر آورد که ایغدار سر فرزند قاضی
زاد در خانه من نصب کرده و خود در مجلس نشسته خاک عالم بر سر تو باد ائمهون برخواست و جامه خود را بر سر او
و او را بر کمر دانید و گفت ای هنده برو و کوبه کن بر فرزند رسول خدا و بزرگ قریش که سپری یاد بد نهاد در امر او بچسبید
کرد و من را زنی بکشتن حسین نبودم پس فوج فوج زنان شام داخل خانه ائمهین میشدند و کوبه و نوحه میکردند
و ائمهون حضرت امام زین العابدین را هر روزه در چاشت و شام بر سر خوان میطلبید و مهر نایب بسیار میکرد
و اقرار بزرگی و جلالت آن حضرت میکرد و روزی بان حضرت گفت یا علی هر حاجتی که ذاری از من طلب کن آن
امام مظلوم فرمود که مرا سه حاجت است اول آنکه سر پدرم را بمن دهی که بسدن شریف آن حضرت رسانم و دوم آنکه
از اده قتل من ذاری کسیر الهی را بخدوات حرم عصمت کن تا ایشان را بجز خود بر گردانند ستم آنکه حکم کنی تا
اینچه از ما عبارت برده اند پس دهند ائمهین گفت یا علی حاجت اول تو روا نیست و هرگز روی بدی نخواهی دید
و بعضی بر آنند که چون سر مقدس آنحضرت رسالت با اتفاق خود برده بودند **هنا** این
عذر را آورد و در باب بردن اهل بیت بمدینه دل خوش دار که تو ایشان را خواهی برد و آنچه از مال شما برده اند
من از مال خود عوض میدهم حضرت فرمود من از مال تو چیزی نمیخواهم ولیکن جامه های چند برده اند که در آن میان
جامه چند هست که جده ام فاطمه زهرا را پسندیدند و ما را ارشته و مقنعه و پیراهن و قلاده آن حضرت در میان آنهاست
بدین سبب آنها را میخواهم پس بید حکم کرد که هر کس هر چه برده است بیاورد و عوض باضعاف مضاعف از من
بگیرد پس لشکر بان یک یک می آمدند و اسباب غارت شده را می آوردند و تسلیم می نمودند **مولفه**
یکی قلاده زرین یکی لباس آورد یکی بساط امامت یکی اسب آورد یکی بدست یک کوشواره پراخون
که کرده بود ز کوش ستم کشی بیرون یکی درآمد و خودش بدست یک کعبه که خواهرش دین دار بوده بود از سر
یکی دو جامه بگفت اشت هر دو خون الود که از دو طفل شهید شاه نشسته کامان بود یکی چو ام ستم دیده کامان
سپه عباس مجلس آمد و آورد ابی عباس جو زانی پیر یکسان لوایم چو مندا غریبان کشید بود علم
یکی درآمد بودش لباس غم ز کس بدست او سپری بود از علی اکبر که ناکهان زد در بارگاه شوم یزید سفا
ناله و افلده غم عیان کردید رسیدم و شد از دور سوزانجی بدست داشت یکی یاره پاره پیرهنی چه
پیرهن که بیکتن دو صد گریبان داشت هزار رخنه و صد خاک تا بد کامان داشت اگر شافقه کارگاه خواب بود
یعنی که تاروی ارشده های زهرابود نموده کوه ستم کاره قضا از کین ز خون یوسف کنعا کربلا و نکین
اهل ایشیعیان چگونم که چون خواهران و دختران ستم مظلومان و دیده غم دیده امام زین العابدین بان

جدول

۳۰۳

پیراهن پر خون و بجای زخمهای تیر و سنان افتاد چگونه آغاز کرد و نداری و ناله و بیقراری نمودند
مؤلفه شد از غم سبط شاه لولاک آه از دل حاضران با فلاك چون پیراهن امام مظلوم
دل در بر جمله گشت صد خاک پس نیز بدیدد و بیت دینار طلا بان حضرت داد که بفرمود
و ایشانرا غمگین کرد میان توقف شام و مناجات بمیدینه طیبه حضرت امام زین العابدین محل هجرت جد خود را
اختیار نمود **مجلس مآثر و قیام** منت خدایرا که مستمعین عزای سرور عالمیان بیدارند
و حاضرین محفل ماتم فرزند نامی شاه مرغان هوشیارانند همگی دانند که مولای ایشان کیست و مرادش از
قبول شهادت چیست از چه جهت راضی با سیر اهل بیت بود و مقصودش چه بود از آنست که قابل مابل ذکر کلا
و در مقام اهتمام بیان و قایع امور اسپران کویلا ذکر و شام است **مؤلفه** اگر حدیث غم بیکسان
شام کنم صباح روز جهان را تمام شام کنم چه نام زینب کلثوم بر زبان ارم بحیرتم که بنیان غم کدام کنم
چه سرگذشت اسپران در بیدر گویم زبان فتد ز تکلم چنان تمام کنم **مرویت** که چون شام
محل نزل عترت طلعه رسید نام شد و آن کجیهای حقایق و انما زاد رویرانه مکان دادند **مؤلفه**
چو بارال علی را بشام بکشادند تمام را ز جفا در خوابه خادادند در آن خوابه که فرشتگان ککون بود
شکستههای درو با مش از دل افزون بود نه حرم بود در آنجا و درو با می نکوشه که توان جست روی از
جهان ز ظلمت شب چون بر نمود سینه بجای شمع بر فروختند شعله فساد غابده پارتن بر بستر خاک
گذشت ناله از آن خاک پاک بر افلاك کریمه دیده که رویان بگرش برین گرفت اشک ملائک تمام روزین
فرزند و فرزند را دکان شاه ولایت و پیشوایان اهل هدایت در آن و پیرانه منزل شکسته دل قرار گرفته زینب
خواتون چون شمع سوزان سر با سما و اشک در وان اطفال بی پدر پیرانه نشان پیرامش سر بیاورد که بقیه را منتر
بچاره کامی در مقام نعلی سیمان و زمانه هم نوای ناله عزیزان بکفرین گرفتار غم مصیبت برادر و یکطرف در در
اطفال بی پدر بچاره پستار و بچاتم خوار طفلان بی پستار **مؤلفه** کمی چون شمع بر بالینها
کمی برودگان بودی پستار دختر سه ساله از حضرت امام حسین بلیه مانده بود که غم بود از کلب عصمت
زهر او ناله بود از چمن کرامت ظله کلدار رخسارش از چشمه لعل شیرین خرو و نشسته لبان آب خورده و شکسته رنگ
عذارش بدرستی از بیضای خورشید رخشان تاب برده خوربان جان را از روی خدمت کاری او بر سر و شب
و روز در تمنای شرفیای حضور پدر **مؤلفه** در آن خوابه شب دوزخ صور میگرد در از روی پدر
خاک غم بر میگرد بعه اش ز تمامی شکایت افزون داشت ز کودگان همگی که بیشتر میگرد شیخی
از شبها از بس کلامی اشک روان بر کلبرک رخسار افشانند نوکس تر دیده اش بخواب رفت جمال پدر را در خواب
دید که چون زمان بیداری در کنارش آمده غبار مصیبت را از کیسوان عنینش نشان سر نچه اشفاق می نشانند
و سرگرفت ابام بی بی را از آن محصوره میسیدان صغیر مظلوم ز کجی از دولت وصال پدر در انشب بر

مراجعت اهل بیت از شام

بود که مطلق در نیت گرفتاری روز نبود **مولف** بحاجت از و بختن بود بیدار لبش بر کم
زبان داشت گفتار جوان بود از بر هجت اندوز سنی بودی سحر و مهر روز ناکاه آن
مظلومه از خواب بیدار شد خود را در زندان دور از پدر و برادران دید خوشتر از روزی آغاز نمود
و بزبان حال میگفت **مولف** بحوابی بخت من بیدار بودم فرین دولت بیدار بودم و خواب
از چه رو بیدار گری بیداری مرا افکار گری خندان ناله وزاری و گریه و پیغزای آغاز نمود که چند
ا روز اولداری می نمودند تلی می یافت **مولف** زعمش طلب وصل با بیدار میگردد حدیث دولت
بیدار خواب را میگردد بگریه گفت منم خضر و خواب من ظلمات بدر بگام من اندک مثال آجات منقو
که او از گریه و خوش آن مظلومه بگوشن پدید رسید گفت که سر سر و رو شهیدا از آن رو بر پد شاید نیکتر بود
خامنه آن املون سر مطهر سلطان دین را بطبق طلا به گذارده سر پویشی بر روی آن نهادند و بکاشانه آن
ساکتانه و برانه آوردند چون نظر انداختند خرنیت اخبر بر طبق افتاد خوش بر آورد و گفت ایتمه مهران
مولف من زبان سیرم برای من طعام آوردند طعم هرگز ز روی صبح خام آورده اند نشانه اجنبی
من بخوام طعام زهر باشد در مزاق من طعام شهر شام جناب خوانون فرمود **مولف**
زاد از عتق آنجان عمه در جوش است هر چه هست امیدت همان بر سر پوش است چون سر پوش را
از روی طبق برداشتند از فروغ شمع رخسار شاه نهیدان کلبه آن اسپران روش شدن طفل سه ساله سر
شناخت و خود را بر روی سر و گرد انداخته پدله اش کر بان و دل پر جوش شد بسینه اش سوزان و لب خوانوش
شد و لب بر لب پدر نهاد و خون دل از دیده کشار و ساجتی گفت که هیچ سخن نکفت جناب زینب خوانون
نزد پاک وی آمد و گفت مظلومه روزگار جوابی نشنید گفت اینور چشم برادر بزرگوار حرکتی نزد گفت آمد
خسرو شهیدان سخن نکفت گفت آنجواهر شبیه ترین بر میفری آخر الزمان او از ی نیامد چون بن اظهر
حرکت داد دید که جان بجایان پوسته و ندای از جیبی شنید که است فریاد بر آورد که ای عزیزان ای
جمله اسپران **مولف** نوبت تمام نوشده فریاد کنید ناله و نوحه افغان همه بیاید کنید
پس تمامی اهل حرم و اسپران هم در آن تمام سر ابرای آن دختر سید عرب مشغول شدند و تمامی خلوق شام از
استماع این قصه نالان و بی آرام شدند و یکی از جهات مخرج شدن اهل بیت را از باب بر این قصه هم گستر
نوشته اند **جلسه در ذکر مراجعت نمودن مستبدالتاجرت و**
عترت طاهرین از شام محنت فرجامر حد مخصوص خداوند است که بجات داد
آنم را از حرمان و نوح از طوفان خلیل را از ان برود کهیم را از فرعون مردود و یعقوب را از همران
پوست را از زندان عیسوی از جنای بهود محمد را از قوم مجود شاکانه استبداد و صیبا نمود در تیره لودا
و اوست انبیا فرمود **مولف** دهنده که بکل نکمت و بکل جان داد بهر که هر چه بود حکمتش

شماره

جِلْدِ اَوَّل

شایسته جمل یکام بزیدید بیخ زلال علم بفرزندشام مردان داد عزیز حضرت زهرا حسین کشته
 که دستکارشان گویا او جان داد بجز تم که ز کین آسمان دون پرورد که حکم از برین در زمانه در دنیا
 قرآن داد چنانچه تکار و البخندان جز استیجا و حتم کران داد **مروست** که
 مخالف و موافق عراق و حجاز سبب قتل امام حسین و اسپر نمودن امام بن العابدین و عبرت ظاهر زبان
 بعین و تشبیح بزید پدید کشادند و بنای کفناکوهی چند که متضمن بر روزگزاران سامون بود در سر و علائیه
 نهانند بی ایمان از کردهای خود نام و پنهان او در قتل سید مظلومان سودی نداشت بنای محبت
 با حضرت سید الشاجدین و عبرت ظاهر که از دنیا آنکه ایشان را در خصت بسوی مدینه طبره داد و هر روز
 عذر خواهی میکشاد و داناان میکشند که ایستگار عذر **موقوفه** کبیر مثال بود در هر شب
 نداشت تو هر عذر این گناه نباشد بجای پای اگر سرخی بکوی از ادت ترا بجانب مقصود خویش نماند
منقولست که روزی چند پیش از حرکت نمودن از شام رخصت غریبه داری امام حسین را اهل بیت
 ظاهر از بزید شقاوت فرجام حاصل نمودند و نزل ایشان که شبیه خانه دل ستم کشان و بران بود اولین
 بود که در مان سرور و مظلومان در آنجا برایشان تمام ایشان خامهای سیاه پوشیدند و بمزاسم تعزیت داری
 پوشیدند زانیکه در شام بودند از فرکش و بنو هاشم لباس سوگواری در بر و دست افسون بر سر محفل
 از حضرت حاضر شدند تا هفت روز متوجه تعزیه و کسب و نده بودند **موقوفه** در عزای پادشاه کربلا
 جماعت کردند در بر سیاه ایشان راه زمزه اجباب او ان زمانه بر گشت و این زمانه **در روز**
هشتم نرود و میز کامر چهارم از اطلبید و نوازش و عذر خواهی از اباد نمود و تکلیف
 توفیق شام را کرد و قبول نکردند پس عملهای مزین ترتیب داد و اموال بجهت خردی زاه مهیا ساخت
 و گفت اینها عوض آنجا و آتش دوزخ کلمه گفت که ای خیر بنیام که حیایه برادران مرا و تمام اهل حضرت را
 کشته که جمله دنیا را بیکوی آنها نمیشود و میگوید اینها عوض آنچه نیست بشما کرده ام بل بجای قتل
 خواجگه کوبن و این بدجه میدانست که حق تعالی فرموده است آنرا دیده در روز جزا که حشر تمامی خلق دنیا
 خواهد شد معلوم میشود که خونهای آنحضرت چیست و سزاوار نازل و بغیر از عذاب الیم و آتش حیم
 کترین بهایه که از حضرت کبریا بی بان جناب میرسد قبول شفاعت غاصب اشعنان و ذوات
موقوفه در آنوقت که جای هم و خوفت امیدیم فردوس حیم است تمام اینها در غم گرفتار
 هرگز کشته و در مانده و زار تمامی در خیال کار خوشتند نزد نکرزن و فرزند خوشتند شفا
 بجز او نیست **نیت** هر کس این انکسری نیست **القصر** بزید پدید نعمان بن بشیر را که از صحابه پیغمبر
 نذر بود و الیای کشته مرده از اهل شام را که بز بود صلاح و سداد و امانت و ذیانت از استه باشد بالایشان
 که او کوه بود **نیت** منزه کن و نهی فرشتان را بوجه نیکو مهتاب ساز و جمعی از خارسان و خادمان را با

ایشان

مرحمت اهل بیت از شام

با ایشان بفرست و در واپسی هست که با امام زین العابدین گفت که خدا لعنت کند بر مخالفان را که مرتکب قتل
پدر بزرگوارت شد و اگر من بجای او میبودم هر چه از من طلب میکرد میدادم و قبول فرموده او میکردم و بکشتم
او و از ارضی نمیدادم و این سخنان را بجهت دفع تشیع مردم میگفت و اگر از ارضی بقتل آن حضرت نمیبود پس زیاد
که ولد الزنا بود مأمور بکشتن امام مظلوم نمیشاخت و او را بحکومت کوفه بمنسواخت لعنت خدا بر آن دو
کیش ضدالت اندیش ناید که گردند بعد از آن گفت که باید همواره نامهای تو بمن برسد و هر حاجت که داشته باشم
طلب نمایی که با حاجت مقرون است پس سفارش بسیار بر عایت ایشان بنعمان و خادمان و خادمان نمود
و کاروان سالار غریبان را و ازاع نموده روانه کردیدند **مؤلفه** روان شد کاروان مانند اشک بد
زینب حرم در ناله آمد چون دل غمگین زینب چون بی برادر کرد اهنک سفر کردون و غم گشته
شد چون برگردید زینب غافل سالار سخن بران و سالار کاروان غریبان را با بندگرا ن غم و غم زانغ پدر
و برادر سوار کردند با عذرات حرم رسالت و افغان واه ایشان عرصه زمین و سلطت اسنان را گرفت زیرا
که بخاطر آوردند زمانه را که در سایه چرخ جلال سرور مظلومان از تیر به بطحاروان و از طحی ابکر بالاشانان
بودند و از حضرت اندوز کاروانه سالار **مؤلفه** بکاروانیان پیشی میکردت و بان حال میگفتند **مؤلفه**
نادان روزی که گردون یار بود بخت ما الوارکان بیدار بود پادشاه بیکسان بین حسین بر غریبان
کاروان بود پس منزل بمنزل محزون و خونین دل میفرستد تا بمنزله رسیدند که سیمه از کلستان کر بلا **مؤلفه**
رسید و دماغ جان ایشان معطر گردید پادشاه را که همراه بود احضار این مطلب اظهار نمودند که ایشان را
بکر بلا برد که اطاعت بسته و زمانه نافر از رومندان را بجا نب مقصود کرد رسید چون بنزد یک شهید منور
معطر شاه نشسته حکم رسیدند دیدند که جمعی از مردمان در آن مکان گرد آمده و متوجه زیارت و مقام **مؤلفه**
مباشند چون معلوم شد جابر بن عبد الله انصاری و گروهی از بنی هاشم و اناربان حضرت بودند مرگت
که جناب جابر غلامی داشت چون اثر کاروان بی کسان از دور مشاهده آورد انفرشاد که معلوم نماید که ایشان
گفتند چون غلام روانه گشت و نزدیک رسید دید که پیشوای عابدانست که با عزت ظاهر متوجه کر بلا **مؤلفه**
پربلا شده اند بجهت بکشت و کشت **مؤلفه** اینجوابه بنی که خواجگان آمده اند از سر بره ای **مؤلفه**
آمده اند بشتاب که عزت شهید شاه شهید با سوز دل واه فشان آمده اند اینجوابه سخادت فریر حضرت
سید الشاجدین و اهل بیت ظاهر تر اینک بنزدیک شهید معطر رسید التمهذ امیر **مؤلفه**
بنزد کابنه اگر جان دهی بمن شاید که یاد کار حسین شهید میاید جابر چون این خبر بخت اثر داشتند
غلام را ازاد نمود و بنده وار با استقبال شتافت چون بنزدیک رسید چه دید که امام زین العابدین با
خواهران و با عهدها و بقیه اهل بیت از محلهای پیاده شده ناله گران و نوحه خوانان می آیند جلبر بشتاب تمام
خود را بخدمت امام زمان رسانید رکابان حضرت را بوسه داد و سر بخدمت نهادند ان حضرت نیرگت

عظمت

جلد اول

۳۰۸

عطوفت بر سر جابر کشید و چون جابر نظر کرد دید که زنگ رخسار ملان حضرت شکسته و خوار مصیبت
جگرش نشسته دیده حق پیش از فراق پدر و خویشار و اثر غلی و زنجیر از گردن و بازو پیش اشکار پشتش از بار غم
بزرگان شکسته و دندان رویش از ماتم اغام و اقوام بزردی پوسته بدرج الشلال شده اختراقبالش
در دیال **مولفه** صدای ناله زینب رسید بر گوشش خروش حضرت کلثوم کرد مدهوش ز راه
نال جان سوز دختران حسین که از زمین بصلک بود و تیشون و شبین چنان گریست ز بحر دیده
دجله آب که بر دگره او آب روی چشم سحاب پس بعد از گریه و زاری بسیار عرض نمود که ای سالکان کوی سعادت
خان جابر بغدادی قدمهای مبارک شما باد از این مکان تا سر ترب سید مظلومان مسافت بسیار است سوار
شوید که توانا ای شما ستم پذیرگان و فاشقت پیاده روی بنمایید خبر نداشت که در همین محضر بود که ایشان
بعد از شهادت امام مظلوم پیاده میدوانیدند و تشنه و گرسنه از پت پیرسایندند یا در نشان دیده اشک
بار بود همدستان در دل افکار راحتشان در سایه شمشیر بجویشان تا وک تیر دستگیرشان بند کران نشینان
غم بیکران در دورشان لشکر اعدا در برابر چشمشان سرهای بریده شهیدان کیشان شرب لجام مقصدشان
کوفه و شام ناخشان الوده خون چین برده رخسارشان اسپین در بر نشان جگر بران و سرشان موی پران
خوشناسی نبود که ایشان را بشناسد و نادانان ندانند که قدرشان بدانند چو سرهای نبره که بر پشت و پهلویشان میزدند
و بسا تا زبانه که بر پیکر شریفشان فرود می آوردند الفصه مسؤل جابر را قبول و سوار شده روانه گردیدند و چون
نزدیک بقبر مطهر مطهر سرور و عزیزان و مهتر نشینان شدند و نظرشان بان تربت پاک افتاد بیکبار بی اختیار
خود را از شران و عملها نیز پراکنندند توجه کردند و الا ان بدور قبر از حضرت حلقه مانم زدند نوعی که صدای غمناک
بلند ملک افتاد سپید سجاد فرات وارد و داشت از بحرین دیده بمزار پدر خواری صلحت و افسانه دل افلاکیان
کذاخت عمها و خواهران و سایر عزیزت ظاهر هر یک بنوای آغاز نوحه سرای و مرثیه خوانی نمودند زینب
خوانون بزبان حال میگفت **مولفه** ای آنکه کشته کلشن فرودس بجای تو با هزار مرتبه خواهر ندای
تو پنهان بجاک جسم تو وزنده من در پیج ابکاش بود خواهر زارت بجای تو ای تشنه لب ز خاک بزرگوار
اشک آورده امب خواهر زارت بزای تو تا زنده است خون رود از چشم دامنش هر کس شنید و دید چو
من ماجرای تو گشتم ای پر ظلم و ستم و در نه جانم که پیشدم روانه من از کربلای تو شرمنده ام من از تو که در
روز میامت مهلت نداد خصم که کبرم عزای تو پسر دختران و سایر فرزندان و زوار و شیعیان هم نوا
پسک و نوحه سزا شده میگفتند **مولفه** انور و چشم شه کولاک شد بعد تو سر کسیر جان خاک
تا خون تو بر زمین فریخت خون گشت روان و چشم انلاک هر دیده که بود بی تو شد کور هر سینه که بود بی تو
شد خاک از هجر تو ای امام معصوم از داغ تو ایجهان ادراک شد زهر نجام دوسنان شهید شد شهید
بکام جمله ترناک جابر و سایر شیعیان و ائمه و با در پیشان اهل بیت طاهره و حضرت امام زین العابدین

وَرْدِ اَهْلِيَّتِ بَمَدِينَةِ

اینقدر تسلی نمودند که بارها را کثرت و محلهها را آباد کردند و متوجه تقصیر ذاری شدند و شکر
 در زمین کر بلا برایشان گذارند از روز عاشورا در خیمه گاه افغان جانگاہ ابن الحسین از کربلا
 میگذشت و در فلک گاه زینب خواتون از خون دل عظیم سینه میبست کسب کسب مانند خواهر میباشید
 فاطمه چون جده اش را از غم یاد میکرد میگفت سکون رقیه محزون امام بیاریم گرفتار و بقیه
 اهل بیت آلان و پیغمبر سینه احباب در جوش تمامی اصحاب در خورش از روح انبیا بجانب کربلا نشانی
 ملائک سوی زمین از آسمان آمدند بخوار و حیدر کرد و میگفتند فاطمه زهرا وجود بان جنت المآل
 بان بیکسان میگردانند و از ما بجز که حضرت امام زین العابدین مصلحت و رافتت کردید داشتند این نحو
 بناطرت ذاری کسرت بود و چون رفت رفتن از خاک پاک شد و بجهت و ذاع بر سر تربت مطهرت
 الشهداء جمع شدند ساعت نیز مشابه زمان عبور از غریبان از فلک گاه شهیدان بود **بِأَعْلَى**
بِأَعْلَى یکی ز سوز جگر آه ناله میگرد یکی ذاع بر آید یکی بد میگرد یکی بنا و افغان یکی غم میبود
 یکی تربت پاک بد چین میبود ز جمله غایب بیمار در درش افزون بود ذاع در در بد سر بر کش
 خون بود بنوعی سید الشهداء در هنگام شهادت فرزند خود امام زین العابدین را در دست چپای
 ذاع فرمود و متوجه میدان کارزار بود از حضرت تربت نورانی بدر زاید رود غود و با اقل حرمت
 متوجه مدینه طنبه گردیدند **مجلس در بیان ورود امام زین العابدین**
عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ بِمَدِينَةِ طَبِيبٍ عَشْرَ رَجُلَانِ هَا لَللَّهِ
شَرَفًا وَ صَلَّى اللهُ عَلَيَّ مِنْ تَوْحِيهِ لِيَهَيَّا نَحْمَدُكَ يَا مَنْ حَتَّ اَحْبَابَهُ مِنَ الْاِيْمَانِ وَ
تَشَكَرَكَ يَا مَنْ قَرَّبَ اَقْرَبَاءَهُ جِرَّ الْاَوْطَانِ مَنْ نَزَلَ عِنْدَ الْمَنَزِلَيْنِ بِهِمْ مِنَ الْوَاوِلِيْنَ وَ مَنْ وَصَّلَ الْبَيْدَ
مِنَ الْكَاغِبِيْنَ اِيَّهَا الْعَرَبَاءَ عَلَيْكُمْ حُبَّ الْاَطَانِ كَمَا نَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ حُبَّ الْوَطَنِ مِنَ الْاِيْمَانِ
لَمَوْلَانِ ای شهر خیزش از ارکان از دیار خویش در افتادگان از حقیقت رفتگانی
 حجاز از و صدان کوی بی نیاز خوبت کردگان در و از وطن مانند در غربت صد حرکت
 چون بینیان از وصال یار خویش کشته چنان چون اندر کار خویش احمد رسول مؤمن
 گفت از ایمان بوجیب تن جمله از من بشوید این حرف زمت کان وطن قریب خداوند شغلات
 قریب پیغمبر همان قریب است زانکه باشد دوست را جانزد دوست هر که باشد در جها از اهل از
 دوزخ شام ارد سوی ملک حجاز چون امام پیشوای کامران قبله خانات زین العابدین انکه در
 ثافت از اهل حجاز ثافت دوازدهم و شد سوی حجاز جانب کوی حیب دوست شد اندران مانی
 که جای است شد **مرویت** که زینب علیها السلام از بان حجاز سخن ساخت حضرت سید الشاهدین
 زامیان مانند شام و مراجعت حجاز از انهار همان وجهان میان بحکم حب الوطن من الايمان از توفیق

تکالیف

جلد اول

۳۱۰

و مجاورت حرم جد خود را اختیار و بنوعی که سابقاً بیان شد از شام روانه کر بلا و از کر بلا بمدینه
رسول خدا توجه فرمودند بشرح جمله که از مستلزمین کتاب امام زین العابدین بود میگوید که آن
حضرت با عزت ظاهر نیز یکی مدینه رسیدند ان منبع فصاحت و معادن بلاغت را طلبید و فرمود
که خدا رحمت کند پدر ترا که مرده شاعری بود ابا از پیشتر بد بهرم ذاری عرض نمودم بی پایه رسول الله
من نیز شمر از خوب میگویم فرمود پس داخل مدینه شو و شعری چند که تا به مضمونش ردیف شعله
عرومان وصل عزیزان و اسپران قدح حومان باشد تا سپاس اسرافاتم سر ای که من بدی بران مقصور
تواند بود بروی ستمکشان در مرثیه بد و بزرگوایم انشاکن و مردم مدینه را در آمدن ما مطلع ساز
لمؤلفه بکن توجه اهل مدینه را اعلام که آمدند غریبان کر بلا از شام بکر به جمله چه
ایبار آمدند و موج حادثه سوی کنار آمده اند بشیر میگوید که بموجب فرموده سالار استرا
سوار شدم و بسوی مدینه طیبه تاختم و چون داخل مدینه شدم و مسجد رسول خدا را دیدم صدای گریه
و فوج بلند کردم و شعری چند باین مضمون بیان کردم که با اهل نیرب لا مقام کم لان الحسین قد قلا
یعنی ای اهل مدینه اقامت می کنید که کشته شد پسر فاطمه و باین سبب می گویا ایشان از دیدهای روان
بداید که بدن شریفان حضرت را که زینت اعوش رسول بود در زمین کر بلا بود در میان خاک خون
انداختند و سر مطهرش را که طرازد و درش انجناب بود بر نیزه جفا کردند و شه شه کر دانیدند لمؤلفه
ازضاوتم شه و سنان زینت و درش شه سنان نشند در درجه خون خون گشت غریف بیکرک
شدن سنان سخن طاهره چشمش خونبار پهنده لبش خندان کعبه را امری که در خراب از پی
ساختن پیرمغان پسر فریاد کردم که علی الحسین باغهای و خواهران و بقیه اصل بیت نزدیک شمارشید
و من پلنا پشام بسوی شما چون از راه این اخبار او نیزه کوش اخبار از آن دیار شد بخندان بی ما شام انجان
و انصار بیکبار باسرمای برهنه از خانه ها بیرون دویدند و روهای خود را خراشیدند و کیسوها را بریشان
کردند و صد انبوه و زاری و ایلا و وامصیبتها بلند کردند و هرگز مدینه را با نغوغ و خروش شامه نکرد
بودم و روزی از آن بدتر و ملتجی صعبتندیده بودم و همگی بسوی من دویدند و گفتند ای ناجی تو کبیتی و از کجا
و ای که اندوه ملزاد مصیبت سید الشهدا تازه کردی و بر احوتهای سینه ما را با ناله جانسوز خود خرا
گفتم منم بشیر مولای علی الحسین بشارت آمدن آنحضرت را بسوی شما آورده ام لمؤلفه چون ضابطه
زلف کلستان آورده ام سوی جسم شمعان پیغام جان آورده ام هست یثرب اسنان در سر و سر
ماه ماه تابان را بسوی شما آورده ام قره العین علی را من ز شام ایشیعیان با تمام عهدها و خواهران
آورده ام بر کپاز روضه سالار خیل انبیا بلبلان کر بلا را زلفه خوان آورده ام چون اثار و شمعان
و عشره و دوستان و تمامی اهل مدینه از شریف آوردن سید الساجدین و عزت ظاهر امام مظلومین

وَرُونَ اَهْلِيَّتْ بَدِيَه

۳۱۱

مطلع گردیدند سر و پای برهنه و با موضعی گذاردند که محل نزول ایشان بود بشر میگوید که شب تاریک گردید
که من هر چند مرکب میدانیدم بایشان نرسیدم و زامها پاره شده بود از مردم که زام عبور را بسته بودند
لمؤلفه ز پافشاده زغم جملگی بسر رفتند و مرد و زن همگی زار و نوحه کردند چون نزد پیشتر
ان حضرت رسیدم فردا آمدم و زام بنیافغ از هجوم مردم که داخل خیمه شوم دیدم که انفرزند زب عرش
الهی بر کسی نشسته زامان مبارکش از کواکب ^{ثلث} فلک ثوابت شده و دستمالی در دست داشت و اشک
سرخ از چهره زردش پالت می نمود و از هر طرف صدای نوحه و گریه مردان و زنان و خواستین معطر و کثیران و
غلامان بلند شده فوج فوج می آمدند و ان حضرت را تعزیت میدادند و سیلاب اشک اهل زمین با سنان
و آب دیده قدمشان ز روی زمین را کلاکون کرده اند و چون طغیان کرده ان حضرت تکبیر یافت بسوی
مردم اشارت فرمود که ساکت شوند چون ساکت شدند حضرت فرمود حمد می کنم خداوند بزرگ پروردگار
عالیانت و با همه خلائق رحیم و مهربانت و اوست صاحب روز جزا و افریننده ارض و سما و از ادر اعظما
دو راست و بزرگهای پنهان نزدیکت حمد می کنم او را بر عظیم امور و مصائب هور و محنتهای بد و او را
و ماتمهای صبر ^{الکامله} ابها الناس خدا و اوست که مبتلا کرد انبیا و ابراهیم بدترین بلاها و مصیبتها و در خن
دو اسلام شد بزرگترین رخنهای سید جوانان بهشت را گشتند و فرزندان و اهل بیت او را اسیر کردند و سر
مبارکش را بر سر نیزه نموده در شهرها گردانیده و این مصیبتی است که مثل خود ندارد پس کدام دل بعد از شما
این مصیبت جانسوز را متواند شد و کدام دیده بعد از شما این واقعه غم اندوز و سیلاب اشک خونین را
متواند منع کرد بدستی که اسمانهای هفت گانه برای شهادت ان حضرت گریستند و در باها نجرش آمدند
و اسمانهای هفت گانه بر خود لرزیدند و در خشان الش از خدا خود بر آوردند و ما هیا بر انش حرمان طینت
و قدمشان عالم بالا و خاملان عرش اعلا در مصیبت سید الشهدا اشک خونین ریختند ابها الناس
کدام دل از این محنت شکافه نشد و کدام سینه از این مصیبت مجروح نگردد ابها الناس غمیدانید که نامنا
چکروند و ما را مانند اسیران غل و زنجیر کردند و بر شتران برهنه سوار کردند و از شهر شهر و دیار دیار گذراندند
بجداقم که اگر پیغمبر ایشان سفارش در کشتن و ذلیل کردن و بر انداختن شکل ما میکرد بجای آنکه در اکرام
و اعزاز و احترام و رعایت ما با ایشان وصیبت کرد هر سینه زیاده از آنچه کردند نمیتوانستند کرد چه ماتمت
جان گذار و چه واقعه است زلحت بر اندازند خداوند از او اجر خود را منطبقیم و از او امید تو اب داریم و او
انتقام کنند مظلومان و ثواب دهند صابران پس صو خان این معصمه برخواست و عذر خواست که من
زمین کبر شدیم و باین سبب از یاری شما محروم گردیده ام حضرت عذرا و اقول فرمودند و بر پدرش ترخیم
فرمودند پس عیدینه شریف آوردند و چون نظر ایشان بر مرقد مطهر و ضریح منور حضرت و مالت افشاد
فرزاد بر کشیدند که واجداه و احمد ام حسین ترابالت نشنه شهید کردند و اهل بیت محترم را اسیر کردند پس

جِلْدِ اَوَّل

بار دیگر خوش از اهل مدینه برخواست و صدای ناله و گریه از در و دیوار بلند شد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت امام زین العابدین ^{عجلت} بزرگوار خود گریستند و روزها روزه میداشتند و در شبها عبادت حق تعالی محاسبه میدادند و چون غلام آن حضرت ابوطعام برای او آورد که اظهار تماید و کتایم ولای من تناول فرما حضرت فطرت اشک از دیده میبارید و میفرمود چگونه طعام خورم و فرمود رسول خدا اگر سینه و تشنه شهید شد و این سخن از امیر مومنان و میگردیت تا انطعام و ابر ابابیده مخلوط میکرد و تناول میفرمود و با خیالت بود تا روزی که ملاقات بدذان بزرگوار خود رسید و از محنت دنیای دوزخ فارغ گردید و یکی از ازار کردهای آن حضرت روایت کرده که روزی مولای من بصره رفت و من از غضب او رفتم دیدم که بر روی زمین راه میبرد و در آمد میگرد و صدای آن حضرت بزرگوار بلند شد پس در سجده هزار مرتبه این تلبیل را خواند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَبُّدًا وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَصِدْقًا** و چون سر از سجده رفت مبارکش از ابیده اش غرق شده بود کفتم فدای تو شوم ایستد من وقت از نشد که گریه و اندوه شما که شو حضرت فرمود ای بر تو حضرت یعقوب پیغمبر و پیغمبر زاده بود و در و از زده پیکر ذات و حق تعالی بلند پشتر زاده و دنیا ناپیدا کرد و از اندوه او موی برش سفید شد و پشتر خشد و دیده اش نابینا شد و روزی در وصفه نفر اهل بیت خود را گفته دیدم چگونه اندوه من با خرمسد **خاتم** در شب شمه از قدر و منزلت حضرت رسالت و عزت ظاهر آن حضرت در نزد حشمتخانه و نعم و این مشتمل است بر

مجلس مجلس اول در بیان خبر دان جزیرت حضرت رسول از احوال و احوال جهنم و کربتین آن حضرت بر اوست **حَسْبُكَ اللَّهُ**

جَعَلَ الْجَنَّةَ مَثْوًى لِلْأَبْرَارِ وَالْجَهَنَّمَ دَارًا لِلْفَجَّارِ مَثْوًى لِلْفَجَّارِ حَسْبُكَ اللَّهُ لَأَجْمَلُونَ مِنْ عَذَابِ
وَأُولِيَاءِهِمْ لَا يَسْأَلُونَ بَعْقَابِهِمْ جَنَّةً تُفْنِغُ الْمُنَافِقِينَ وَوَلِيَهُ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ ای پادشاهی که هفت روز یکباره از این غضبیت و هشت هفت یکشبه از رحمت رخت خلیل را از اثر کشیدی و کلیم کلیم را از اب و قهرت از اب کلیم قطبان ذابا اثر رساند و لطفت از اثر خلیل اخلاذ اباب **مَوْلَانِ**
ای خلیل از تو کلدار قرب تو بهشت بعد تو نادر دگویی تو مگر که از خلیل مرشده غیر جزیرتی
وصفتی و نه حد و چند چو نیت از دانش و فهم نابودت هر چند که مانگاه کاریم امید به بخش
تو داریم **أَنْتَ يَا لَيْلِي كَيْفَ كُنْتَ** که روزی حضرت جزیرت با ملاک بسیار و اندوه بسیار
اندوه مکن و وحشت جزیرت حضرت رسالت آمد و خاموش و غمین دل در برش طپان و خاطرش
بنیابت اندوه مکن و پریشان بنیت **مَوْلَانِ** جوانمردی که بعد از آن باشد خوش است که بی از لم با
هنای باشدش و کرد ملاک ماند و دل در اتصالی **فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ يَا أَخَاهُ مَا لِي أَرَاكَ مُتَعِينًا**

خبر از جناب حضرت رسول و از جهنم

اللون ایچر شیل چه چیز است که زبان است متعجبیم کویا اتقی در دل داری که اب از دیده ات روا
وسوزی در کینه که امت بر امانت **مولف** و سبدم نالان و کربانچه چل این چنین تاز
پیشانی چل جبریل عرض نمود که ای بروی جهان وای نجات بندگان از عذاب یزدان **مولف**
انچه من دیدم اگر بینی تو ایچر بشر میشود از کربین کربن تو پیشتر بدش از این امر پروردگار قهار
دوامد تا هزار سال اتش و وزخ را دیدند تا سرخ شد و هزار سال دیگر دیدند تا سفید شد و هزار سال
دیگر تا سیاه شد امر و زوزیت که دوزخ را سپاه دیدم و از هیت او نرسیدم **مولف** نه تنها
از آن خائف جبریل است از آن اتش هر سان صد خلیل است یا رسول الله امر و زاتش دوزخ سیار
از دل ظالمان و پیره ترا نجات **مولف** شاید نیست است ترا که از ام بگردد مگر وقتی که مرده سلا می باشد
و این شوند از آن بحق خدا که ترا بر سالت فرستاد که اگر سوزی از آن اتش بدینار کس خنده در روی
باغی نماید و اگر جامه از اهل جهنم در مشرق بدارند تا مغرب را بسوزاند حلقه از زنجیرش سلسله های کوی
از دوزخ جانیان باشند و ذره از اتش بنای جهان را ببارد مانند کماستعنه ابواب دوزخ خرافت
در است و از هر دری که روی را داخل نمایند طبقه پایین تر از بالاتر کم تراست حضرت رسالت فرمودی
برادر و صف کن طبقات و در کات از احوال ساکنان هر طبقه را که چگونه داخل دوزخ میشوند جبریل عرض
نمود که ابرحت عالمیان و مغر ادیان چون کناه کاری را داخل دوزخ نمایند مالک او را استقبال مینماید
و زنجیرهای اتش در دهانش میکند و در دستهایش بگردن بندد و بخارش در اتش اندازند و هر کجا اشک
موش نمایند و بگرزهای کمران آنها را میگویند و آن بچادرکان را پای کربن زدست سینه **مولف**
سینه زنجیرش را در تمام سرت نیست و سوزی سینه نیست بلکه در کربن بلو سینه که حوسبت سواند
و پایش که او بر بد قطع طریق نتواند بگذرد ایچر ترا دست رس داری که علاج بسنی خود را نمای و تا پاست
عقاب بسنی دست رس بدانان اناب و استغفار کشای ای خوشانان که دست بدان و پایش در کدنا ز لیلی
نشند و پیر و خلیل کردیدند تا خار سبامند ای کناه کار اب چشم تو در سینه کناه در نظر حضرت اله
بگم خودیست و مخالفان فرمان نمردی اگر مخالف غم زده خلیل بسنی خاد و درگاه جلیل بسنی را کرد
مردم از لقای آن پسر دلیل تریل عیشوی پس جبریل عرض نمود یا رسول الله بدترین طبقات اول ها و
و اتجای مشافتان و مسکران حق باشد دویم حجیم مسکن مشکان و کافران مطلق سیم سقره سواره بر سنا
چهارم لطمه مای ایلینا پنجم حله محل جا حدان بهود ششم سیم مقام نصاری کرده و دایر بگفت و از طبقه
مقام لبیک و سر بکریان برده خاموش نشست حضرت رسول متعجب ماند فرمود ای برادر جزا و کله
هفتم و ساکنان از انیمیکه **مولف** نامن این از نهان از او فابگو هر کس که در این مرحله ما است بگو
جبریل گفت که ای جیب خلیفه از نهان جای اهل کبار است کشت عذاب اما از عذاب ساکنان طبقات دیگر

مکمل

جلد اول

۳۱۴

سهل تر است و اسنان تر جناب رسول خدا ابو کبیر که مرغان هوا کتاب شدند و اشکی در بخت که بنا
خالک باب رسید و پهبوش بر روی زمین افتاد **مولف** ایامت غافل از غم خویش بکلمه
بکار خود بیندیش عمرت بسز آمد و کثامت هر روز در و پیشتر پیش جبرئیل کر بان سران
مقرب درگاه جلیل زاد و کنار گرفت تا آنکه بهوش آمد و باز آغاز کرد به وزاری نمود **مولف**
از بسکه داشت سرور عالم ملال ما خون میگریست چشم ترا و مجال ما ما لخطه بفرغم خود نبوده ایم
اورا غمی بغیر عذاب نکال پس آن حضرت که هر و نالان بر بیدت الاحزان روان و در راحت بروی خود
و در گوشه تنهایی نسبت به ستر راحت نداد و روی بخاک مذلت نهاد اشک خوین از دیده حق
بیشتر روان و جوفها ^{خون} آلودش بدامان رسید و سر روز در حجاب بود و افتاب جمالش پنهان از نظر انبیا
مولف که غمای سلمان از اصحاب و مؤمنان در اسنان جلالتش خالک نشین و جلکی نامیخیرت
بنمین و کر بان و عین بودند چون جناب زوج بتول علی عالیشان حاضر نبود کسرا یا زای اذن خواست
دخول نبود چون دو ساعت از صبح روز چهارم گذشت اول خلفای ثلاث ابو بکر پیر مکر قدم جنت پیشتر نشا
سرب خالک درگاه سود و باین عبارت زبان کشود که یا امل بیت الرحمة مکی رسول الله سبیل ایابو
رسول خدا زاهی هست جوانی نشیند چون عمر نبود محروم بر کشت **مولف** دشمن مرکز بدوست
محروم نشود رو باه بخوابگاه ضمیمه نشود خاشاک کجا نازخ افلاک رسد نجرم بسزای قرب محرم نشود
پس سلمان که خادم درگاه و عمر مبارک بود بدرجعه طاهره بضم رسول و طاهره بتول استیبه حوزاء و ناطقه
زمره صلوات الله علیها آمد و گفت السلام علیک یا اهل بیت النبوة و معدن الجود و التواضع لقی
ای که از مقنعه کهنه نور و زجر میکشند اصل شفاعت بعد از پرچم مادرت آنکه با و فخر نماید حوا بدت
آنکه از او شکر گذارد ادم شو مرت شاه سلیمان چشمی هست که داد در کوع از سر آکر امربا بل طام
بدان و آگاه باشد که امروز سه روز است که نور بخش افتاب فلک چهارم بغیر از پنج وقت نمازشش همه صفت کشود
از جمال خود غیرت هشت جنان نفرموده درجعه طاهره محبت و مستور و خلق از دیدار کثیر الانوارش مجتهد
و نزد پلک بان رسیده که جانهای ما از ابدان دور و اصل مدینه از شاهد جنات مجبور کردند شاه
سرب همکای و صاحب تاج اتمما حاضر نیست چادر عصمت بر سر افکن و بجز طاهره انسر و خرام و از
سباندوه و الم و محنت و غم آن حضرت تفحص کن باشد که این دار پنهان لشکار و مازا از احوال آن حضرت
اخبار نمایی چون بتول عذرا ناطقه زمره را از حقیقت حال کثیر الملال از مقرب درگاه ذوالجلال
اکامی حاصل شد عیال از زوای حضرت خلیل الرحمن ^{عمر} و بجز مرهم مناد در مسیح ارزنده ترالی برده عیال
و طرز از دوش و حضرت بجای یا قیصر انکند و بادید خون فشان و دل مسند بجانب جبر طاهره
ان مستکت صومعه لاهوت و منزوی زاو بجزروت مشتاف چون بنزد پلک رسیده ناله غم فری پلذ نامو

مهمترین حضرت با اصحابخانه ابا بکر

بجز آنکه در این کتاب است

شنید که از در دل عثمان صدای طارم افلاک میسرساند **مولف** بدو کلمه مانند شفته دانی
 بگوش آمدش ناله جان کز آن یکی ناله برود امت دوانی جناب فاطمه زهرا بیستابانه صدابراورد
 که ای افتاب فلک رسالت منم زهره زهرای آسمان عصمت یا رخصت دخول هست که بحضور آمدست
 نرفتم گریه حضرت رسول از امتحان صدای گریه بتول مسکون شد و فرمود این فرزند حجاب از برای توست
مولف زهره کردون عصمت حجاب گشت داخل در سزای افتاب دید مهر آسمان اندر معنای
 افتاب جبه زهر روی خاک دمبدم جاری بر پیش خون تاب میفشاند انجم روی افتاب جناب فاطمه
 زهره عرض نمود که ای پدر بزرگوار گوشت بدن مبارکت از انش خم است تاب شد و خاک هستی ما از این سبب بشا
 رفت مگر دیگر دنیا با امت خبری نشنیده و امری باعث گردیده که این چنین الشفته خال و کثیر الملالی جناب
 رسالت فرمود علی ایفرزند جبرئیل از خبر داده که اهل کباب است ترا در اولین طبقه نافر خواهد بود
 ایفرزند هر ذان ایشان را در پیش و ذان را بر ایشان رسد و پیش محاسن و کیسوان بسوی ایشان کشند در آنوقت
 ناله و اضحیفا و فریاد و اضحیفا بر آوردند و از شدت دهشت اسم از فراموش نمایند آثار و نشان سیان
 و غل و زنجیر و گردن نداشته باشند مالک و تکلیف عذاب گوید این جماعت از امت مرحومه خواهند بود
 که در ایشان سپاه نیست و بسته زنجیر نیستند پس ایشان از مالک دستوری طلبند و مجال خود چند
 گریه کنند که خون بجای اشک از دیده ایشان جاری شود پس حضرت رسالت و جناب فاطمه دست نیاز زدند
 بینشان بر نداشتند چندان استغاثه و درخواست کردند که جبرئیل از رب جلیل نازل شد و گفت یا محمد پس است
 اینقدر ناله و زاری و بیقراری مکن که حقیقتاً تو را اسلام میسرساند و میفرماید که دل خوشدار که در روز
 چندان گناه کار امت ترا بنوعی که تو را ضعیف شوی پس حضرت خوشنود شد از بیت الاحزان بمسجد خرامان
 ایضاً آن حضرت رسول از امت مزیدی بجهت تبلیغ رسالت طلب نمودند مگر مودت اقران و نیکو دوست
 نمودند و مودت کردند که بهتر از ارب و عشایر آن حضرت زاد و صحرای کر بلا نشسته و گریه کوسفتند و اسیر
 مبارک او را از آن جدا کردند و اهل بیت او را با سپری برده شهر شهر در میان بار کرد و اینند **محلتم**
 ترسم جزای قاتل او چون رقم زدند یکبار بر چهره رحمت قلم زدند ترسم از این گناه شفیقار و در
 دارند شرم که زکته خلق دم زدند **مجلس دوم** حمد مخصوص خداوند منمیت که خاصان بارگاه
 بر سر خوان بلا نشانند و نشسته قرابت قبرش را پیمان زنج و عنای چشاند خوان همشرا چنان هم کرد که از در
 نزدیک کسی موم کبھی نمایند و ذلال مگر منتر را چنان جاری سازد که بخشک و زهر در باطنی رساند **مولف**
الحسن الذی اقم جنب عبادیه بانعامه و احسانه و اکرامه در کتاب طور است که
 دعوی بگریه بر آید فحافه حضرت رسالت را با هفتاد نفر اصحاب که بر گزیده ایشان است که الله العالی است
 بود و عده افطار کردند چون حضرت رسالت و اصحاب بخانه آن میزان مکار شریف از زلفی داشتند و افطار

گردد

جِلْدِ اَوَّل

کردند و مجلس متعصی شد ابو بکر هفتاد بنده اژاد نمود و این مطلب را حتی بر کال قریب و تقریب خود
قرار داد شب دیگر عمر نابتی جیت ابو بکر و همچنین عثمان بن عفان برین منوال ضیافت نمود و در
مرشدتک مستدام المؤمنین شریف داشتند چون در شب ستم بر بیت الشرف سعادت خود را
فرمود کیفیت ضیافت آنها را همه استیخود نقل کرده جناب زهرا گفت باین هم کاش ما را نیز شرف
و آسانی بود که پدر بزرگوارم را با اصحاب ضیافت می نمودیم شاه ولایت که غمتای حضرت فاطمه را آید
فرمود اینجا نون قنات دلخوش دار که فرزانت پدر نامذات همان ما باشد جناب فاطمه زهرا گفت
ما علی در خانه ما بقدر قوت دو نفر طعام موجود نیست منزها بی حضرت رسالت و اصحاب ذاکر و متوکل
عمود **مؤلفه** اشارت دولت ما یا علی چه مردم نیست تمام مکت ما ذائقه کندی نیست
بساط خانه ما بوزن پای بود است طرز حیره ما چشم کر که الود است بخانه دکران کاسکاز نیست
ظرف ما هم یک کاسک کجوبین است زقرش نیست در اینجا غیر سطح زمین شود بمنزل ما زب عرش
خالقین جناب امیر المؤمنین فرمود که ای زهرا ملول مباش که اگر بگویم و با از انرا در جهان مال است
علو انرا که ذوالجلال است دلخوش دار که مطبوع مطبخ نیاز مخصوص نیاز مندان و نماید خون
احسانش مختصر متر است شاهدشاهی که خون لغت بیدر پیش همه خاکشید و نعمت خون افضالش
همه دار سیده کبر و ترساز ابهره مند دار مؤمن و پارسا از اعزوم نمیکند **مؤلفه** بهشت کرم
جویش ضعیف تر موری بخوان خود طلبد لشکر سلیمانرا ای زهرا دفره زهرا زهره ان نیست
که بجز از نوای راست در محفل مزاید و برجیس را با از ای ان نه که بغیر از هدیه درود و سلام تحفه بصومه
اقبالم آورد من ان بر زبانم که ماه بخوانم کرده مان اید و مهر افتاب کران اعضا من بخداست این بگفت
و برخواست و بخور اشرف کایشان آمده بنشت و عرض نمود که **مؤلفه** ای که در وجود و سخا
نور چه تو در کهر کس حضرت روح الامین بر خوان جویت یکن مکر بر عینی زاکر کردن
مهر و آب از زمین بود موشی زارخت در وادی امین قیس بزهر بکانتگان ذالذریع شمع و شک
غیرت محفل آسمان فرمودی محفل اشنا با از این از نور جمال با کالت دشک افزای بهشت برین فرما
از فروغ خورشید رویت ماه اساقبتاس ^{ضیافت} نمایم زیرا که زهرا را که زهره خادمه اوست از روی است
فدایت شوم فر داشت در وقت افطار فرمای تا از فروغ خورشید رویت ماه اساقبتاس نمایم زیرا که
بخانه خلجی ذابت خرام **مؤلفه** کلبه ما از نور شمع خود روشن نمای ای که نور افتاب
از مهر افزونست جمع اهل یقین روشن ذرائی رو عاوت کافیتاس از فروغ شمع جان افزون
نت حضرت رسالت دعوت شاه ولایت را اجابت فرمود و در شب دیگر بعد از فراغ از تمامت
باتعالی بیکد نفر از اصحاب بیت الشرف جناب ولایت ما بذا بر ج شرف افتاب فرمود **مؤلفه** افتاب

مقام کردن حضرت رسول را با اصحاب

چون بخوم و نبی صواب بود اسمان جاه سزای ابونراب جناب فاطمه در صلی متوجه ذکر تعقیب
نماز بودند که از مشرف ولایت مهر سالک طلوع نمود شاه اولیا حضرت رسول در مکانی که کنج ایشان بود
نشانیده و از نظر غایب شد حضرت خیر النسا جز از زمانه که فوت بکنفر در سن نینت با اطعام آنها را چه
گفته خواهد شد مشوش احوال بتفحص حضرت امیر المؤمنین برآمد و از حضرت زاد رزاونیه تنها یافت که دست
نواز بدو نگاه حضرت بنیاز بر داشته میگوید **مؤلفه** ای که خلق دو جهانند احسان تواند **مؤلفه**
همگی نیز خورخوان **مؤلفه** اندکی تو که گسترده چنان سفره تو که گریبان لپشما هممان تواند ای
خدای احد محمد را که چیدیت او را بنما طرجمی احسان تو هممان نموده امر اثر منده مساز دعای حضرت
امیر المؤمنین بلین فاطمه فرین آمده بی الفور با جابت رسید از کار خانه عیب و مطبخ خود کار پ سفره بچند
که در آن طبعی بود از طعام چنانچه مکرر بجهت بضر رسید نام با مر خداوند عالم می آمد در نزد آن حضرت **مؤلفه**
مؤلفه کز دید سفره بچند در آن طعمه از خوان جلیل حامل آن سفره از زنده بال جبرئیل در سفر
چاره بین مشائخ انکام مسیح در رهت جاودان محتاج اقبال جلیل شاه ولایت از جای خود برخواست
و چون سفره را بر داشته داخل انجمن حضور ستی در ورکانات کردید حصار مجلس از بوی آن مدهوش
و از قلنسوا اکثر اصحاب بفریادند و بر جهرت ایشان افزرد وقتیکه آن سفره خود گشود و چنان بفر کسترده که
دام آن سفره بدست تمامی جالبین مجلس خلدن زمین رسید بعد اصحاب ظروف پیدا شدند که در مجلس **مؤلفه**
مانندش بود و نه در محفل سلطان چین بسطاز زمین هر یک تا به قلیح عدای صرم و کاسد بازار جام حضرت
رسالت از آن طعام هر کاسه بکاسه گذاردند و بهر کاسه یک از صحابه کاسه دارند و چون اندکی از آن **مؤلفه**
بسیاری زیاد پیشید و هر قدر مجبور دند سپر غنیدند جناب رسول خدا فرمود که این طعام را از کار خانه **مؤلفه**
مشیران کار کار کلاسیب آورده اند تا تو ایند از آن بخورید و بجهت عیال خود بردارید که مانع برکت و پیرایه زودت
اصحاب بقدریکه توانستند برداشتند و حضرت داشتند که تا کاه سفره مواید و ظروف بیکبار با شما بلند **مؤلفه**
و حالت و کمی حضرت رسالت طاری کردید و معلوم شد که جبرئیل امین بان اقتدار مسلمان نازل شده چون
بهوش آمدند باین کلام فیض فرجام هوش رهای حاضرین شدند که حضرت جبرئیل از جانب رب جلیل وارد و
پیام او رسیده بود که یا علی دوست حضرت ماست و صاحب مقام قرب و تقرب چون ترا و اصحاب ترا **مؤلفه**
طلبیده بود و در آن یکانه طعامی مهیا نبود ما از مطبخ خود مطبوخی فرستادیم وایت چند ظاهر **مؤلفه**
که بر ولایت و خلافت و مزید جاه و منزلت او محتجی باشد و بیوض بند که دیگران از او نمودند سیصد **مؤلفه**
غاصب امت ترا بخانه این ضیافت جعلی بخشیدیم که در روز و رستما و بحیاب داخل بهشت خواهند شد این **مؤلفه**
جزای آن حضرت از در نگاه رب العزیز در عوض مهیا به او که حاصل آن غایب بود کار امت محمد مختار کردید
وامت نیز خوب از عهد بر آمدند و تدارک و تالیف کردند در رهمانه فرزندش جناب سید الشهداء در

کتاب

جلد اول

در کربلا **مجلس ششم** از اب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت نه مان کرد بلا
مجلس سیم نزول صحنهای شایسته و ساغر صحنهای نشانی که از یک قطره اش بحرهای دل عاشقان
در جوش و از یک رنده اش دجله های سپهر از باب هوش بخروش اید مخصوص جرع کشان شراب حقیقت و عرفان
و ناده نوشتان میخانه معرفت و ابقان سرمستان بهمانه بلا مد هوشان غم خانه ابتلا بر کزیدگان درگاه الهی
مقریان باورگاه پادشاهی افعان لوای رسالت و ایضا مضامینا تواند بود که مصداقان آن **الانوار کثیر**
مِنْ كَابِرِ كَانٍ مِنْ جَاهَا كَانُوا سرخوشان شراب و بقیه هم ز تمام شراب با ظهور اند **الحمد لله الذي جعلنا**
مِنَ الْمُتَجَرِّبِينَ مِنْ كَابِرٍ مَجْتَمِعٍ وَصَبْرًا مِنْ الْمُتَعَطِّبِينَ بِرَأْلِ شَفَاعَتِهِمْ از شفقت فائز است
که روزی جناب رسالت ناب باجمعی از اصحاب در مسجد بودند ذکر و اسئالی الا و نمای الهی می نمودند که غمانه
از اوج بجزیر امده جام طلا به از آن جدا شد و بدست حضرت رسید و سلام کرد و جواب شنید حاضرین منجبت
و شامده می نمودند و بیشتر شد بقیه افکار و رفتی که اساعر میخانه تقدیس سخن در آمد و گفت یا رسول الله
مَوْلَقِهِ من میخانه تقدیس یکام امده ام تشنه امکل تو ایغیر انام امده ام **جام صحنهای نشاط من و از**
مجلس این خانم بزم تو از شوق تمام امده ام ای پر میخانه حقیقت و ای پیشوای اقل طریقت **مَوْلَقِهِ**
از من بنوش ناده که مکتب توام ای آنکه ناده تو به از اب کوثر است چون حضرت رسالت نوشیدند
دست حضرت تبکم آمد و گفت یا رسول الله من مخصوص تو و خاصام عز ایساقه کوثر علی ابن ابیطالب عطا کن
مَوْلَقِهِ آنکه در دور تو از سلسله های افزونست غارض از زنی کلکون است **لیم از حرکت لعل لب**
او پشایکت **دم از دوری** شهد شکرش بر خونت چون جام یکام سابق کوثر رسید صدای از اثر
باز آمد که یا ولی الله **مَوْلَقِهِ** نزد از باب خرد اید و سالا را نام ناده مهر ترانیت چون دیگر جام
غیرت ساغر خود شنید توان گفتم اگر زهره جرخ عفاف برساند بر کام **مرا یکام بضعه طاهره سید نام**
برسان که حکم قرین **قیاض است** سابق کوثر ساغر زاید است **مرا ای زهره زار** و آن حضرت تناول فرمود **مَوْلَقِهِ**
زهره از ساغر کردی مهر چهره نوش حور بان نغمه سر و دند بفرودس که نوش شد چه مد هوش **جام حقیقت**
زمل دور سبطین شد و جام در آمد بخروش **جام در دست** استید انام بعضی در آمد و گفت **مَوْلَقِهِ**
چون شنیدم چنان بودم اکنون **جام** هوای حسن امروز مرد نام **مرا بحسن افزا و بحسن بخشا** که از گوشید
من شوقش شراب شهادت افزاید **فاطمه زهره جام را** بحسن چینی دادند نوشید و سرمست صحنها سعادت **جام**
بنام شهادت آمد **مَوْلَقِهِ** چنان زانی غم زد است شد که دامان او امتز دست شد **بکام**
نکوثر بی خوبی زهر ناده بود محبوبتر مگر آنکه **آخر** **مولا** تقا زمینهای اندوه و جام بلا مکرانچه کردند
اعضای بدن به پیمانهاش از دور جو رو کین مکر جام زهره که چون نوش کرد ز غمهای دنیا فراموش کرد
ایشعری در کام ان امام معصوم بهتر بود آن شراب ظهور آن جای که جعه مکتونه بان حضرت فرمود

مناجات

و بگویند اکثر راهها را پاره نمود زیرا که وصول مرتبه شادمانی بان بسیار بود القصد انجام در دست
امام حسن آغاز کلام نموده گفت یا حسن مؤلفه جوینا بر چمن دلکش کام نوشتم زبان بر
اهل نظر جمله زمره فام تا بدم کشت چون با قوت دل از لعل حسین کوز شوقش همز جویه آرام حلام
میگفت تشنه فرات لب لعل کون حسینم مرا بدست سرور تشنه لبان ده مؤلفه من فرات لعل او را
تشرام کوی چه هستم تشنه کاما نرا فرات از لبت نام چنان جاودان تا مرا از آن خضر انجم حیات
حضرت امام حسن جام زاید آسام حسین دادند سرور تشنه لبان نوش نمود و جام از دست از حضرت
عود کرد و بدست مبارک آن حضرت قرار گرفت مؤلفه اندران سلسله میخواست که از سر گیرد
درد انجام که بیگانه بیدار آمد طبع خام نگر کش عمر بد فرجام خرمها خورده بان جام خریدار آمد
عمر نزد سرور کانیات آمد و گفت یا رسول الله شما اهل بیت نباید بخیل باشید این جام عطیه الهی بود
نوشیدی و با اهل بیت خود نوشانیدی جز با صحابه اندادی حضرت رسالت فرمود که ای عمر این شراب ظهور است
و هر کس بی لایق و قابل شامیدن آن نیست مؤلفه بازه فیض از آن در خور ارباب و فاضل
جود شایسته ما بجای میزار و شماست عمر بالغه و اسرار نمود و طلب بسوی انجام کشود از شاهت انمرد
از دست حضرت رسالت با شما بانند شد و عمر خجل و ناظران عقب نمودند بعد از ساعتی دوباره برگشتند
حضرت رسالت بعضی در آمد و گفت یا رسول الله مرا خداوند عالمیان مقدر داشته که در دنیا با شما و
اختیار من در دست تو و اهل بیت تو است و تا صبح تمامت در وقت نزع روان هر یک از شیعیان خود که
خواهند بنوشند اما منافع آن و مجربان از من محروم باشند سابقه آن جام سرور شهیدان و ابواب انمرد
و خواهند بود خیر آنم که آن ناکسان که اب بر روی آن حضرت بستند چگونه تنای زلال رحمت الهی و شامیدن
ان جام که صورت سرور و صبور نامشاهی است دارند **مناجات** تمام شد ذکر مصائب و نواب شهبان
و اسپران کوی بلا ختم آن سر از ارادت بدعا گویند که مقرون بامین قدمیان و ادواح مقرران باشد الهی بحر
عزیزان تروی که پای از ادت در عرصه اطاعت نهاد و بحق آن ازاده که در راه بندگی سر داد بشکستی نشی
که در ماتم برادر باور رسید بدست عهدی که از فرزند و اصحاب دید بدیده نرسش سوزش جگرش بجهتش در جفا
آعدا بصرش در نزول بلا بشوقش در شهادت بد و قش در اطاعت بطاعتش در روز تا سوعا بعبادتش در شب
غاشوز اهرتش از بلاد بجزرتش در مرغان باد بخون که از خلق تشنه اش زمین کوی بلاد رسید باشک که از دیدم خوش
زمین کبر کردید بر غی و خنارش بفضاحت کفناوش نرمانی که بسوی اهل حر و محبت نگریت باو انی که بر
خود میگریمت بوضای او بقیة الله فی الارضین پیام او بشیعیان مصیبت زمین بدعا که بدحق دوستان
بنفرتی که بدشمنان فرمود با پیغمبرش و عیال او و شیعیان او بدختر کفناوش بنیادش بنوازش بنوازش
بسوی از انش بدعای مجاورانش بکلفه ماتم و از انش بدباره ذاکرانش بنوحه بنوازش که مقبل مقبل اندیشانش

کعبه

جِلْدِ اَوَّل

۳۲۰

که محنتم چنانند بقضای که عرق قلوب مؤمنین است بکلافی که لسان ذاکرین است باشکی که عبودیت شیعیان را
 جلالت بختی که عین الذموع اهل ذم است که کتاه این خطا کار زبان محنتم در جهان بخشای و کلام مثل
 در فنکام ذکره ضایق نغزیه ذاری آن حضرت آنبری که راست فرمایند این دو سبب از امر زبده از دنیا بر و سبب
 مرضه محشر بنا بر محبت اهل بیت ظاهره زاد در این نیاز مند از فرود و دعا های مریا خات مفرود و مریا
 در وقت ذاع جسم و جان در حلت از این خاکدان مریا اینان کامل بدار و بخود و املک از زبانم زاید کرد
 الا الله محمد رسول الله علیه و آله و سلم و ما باقرار اما است ائمه اشاعره که حضرت خیر البشر نجات بداد
 مرا که نفسا از دار فنا رحلت نمود بموجب وعده خود بنهد املحق کردن و شفاعت سرور انس و جان داخل جنان
 فرمایا بار الها بجز اعنیکه او افر و ختمه مشعل ما تم نگاری سرور شهید از افر اختم نور از فرغ و ختم اکثر الانوار
 این حضرت از کف کفر که از جمله روشن دلان باشد مکرر او را بنویسد شفاعت انور و نوا ختم از حضرت از ان شفا
 در حق او ده تا در سلك خلد و جواری خاندان رسالت بر وضو جنان اید و الذکر و ذوالحقوق و او را بیامرد
 و سکی از نماز او که در آن و تمام اخلعت امرزش و غمرا ن پوشان هر که از این کتاب شعری بخواند یا نسخه بنویسد
 و بیست بار بنام او داد در ثواب انشا از ان شهرت کردن و هر که سعی و شهادت او نماید او را در سلك اولیای سید
 مشهور نماید و علمای و فضلالی که ملتزم غاشده اند و مران بنویسد شفاعت سید الشهداء داده اند عمای از ثواب نگارش
 این کتاب حفظ و امر کن خصوص مشیدار کاتبین داری و مهند قواعد حقوق داری تا هیچ منافع سید المریدین سلك

الوصیتین علیهم و آلهما
 اصغفنا

قد فرغ من تصویب هذه النسخة الشريفة في يوم الثلاثاء عشية العشر من
 شهر شوال المكرم بعد المحبة الفقيه القدامي من آل البيت
 آمل الحاج للشارع محمد حسين الموسوي النجفي
 بهندی الاصل و جعفران قالی
 المسکن فیئند

هو الله عايشا نبر
 ابو النصر العايشي ناصري
 كرشاها چهار از اوست

بهد دولت سلطان افان	شه غازی که از شاهان بود	بکانه ملک از جم نکستی	شصدهمیزان بی بی
سلیمان حشمت جشد آیت	سکند صولت دارد در آیت	شوی که عدل او بر رخ ستار	بجز شمشیر شه نادیده خو
زبس و صاف شهر جلیس خواند	عطار در در سیر بدر پیمانده	که زمان علامت سلامش	بود کوان یکی که غلامش
زره پوش سپاهش را چونان	بود بازی که غاز خورشید	میه نو گو کند همه هلالی	زییم بیغ شه دل کرده خالی
وزیر کشورش بوزر جهی	ریش لشکرش بهرام چیری	زییم عدل شه هندی منا	کبوتر باغچه از عصفور با بان
بکانه کوه بحر و جواست	که دایم آسمانش در سجود است	مشیر لشکرش بنو نهادی	که دار بنکوبی در ده برده
زبان در وصف او همواره یکم	صفت در نام او پیوسته معلم	مجله فده احوار را پور	که با پر روی او یاد محشور
شه مغفور زانکود بی	که در عهدش نو او را نظر	هشت جاودان او را مکالمه	مکان او را هشت جاودان
مجلد اندر بوان کوه پاک	مقیم آستان شاه لولاک	نه بند در جهان نیکو	دی و دزد سلمان و اباد
نشین گاه او خلد برین باد	مجان علی را هشتین باد	خداوند احوال احمد	ببفر بر مقامان محمد
مجان علی را باوی اسباز	که و بیگانه در خلد برین سنا	مقامش انیسر العابدین باد	مقاله اش لسان الذاکرین باد
بجز اندر ز صند و کرامت	پوشان خلقی او را هفتمت	مؤتفدا حقو آیه نور	نمزیانی زافه اش دی دور
نوح و مشهور کن در نشانی	ز خدام شریعی حسبتش	غرض کان اخربیع معانی	مشیر لشکران کش نیست تا
یکی یوسف صفا و اسباز	که در خلقت ز خدام خلیل	مرا فرمود روی انجن سیخ	که پنهان چند بوان دانش کج
لسان الذاکرین کج نهانی است	که اهل شرع را در ج معانی	بیابد آشکارش کرد چندی	که جویند از شکر بر زشتی
با اقبال شه شاه جهان بخش	ز دین ارفام را بر صفی انوش	چو جلد اولینش یافت یکب	مجلد دوم بر فریو غیب
ز یوسف کشان او را و بنا	پس از پیری جوان یوسف زلخا	بنار بخش یک لفظی که افزو	ده مجلس لسان الذاکرین
دگر تاریخ طبعش بیقرتت	مصائب لسان الذاکرین	بود تاریخ خمس بی معنا	ز این یوسف جوان شلین

در شهر شمشیر شهر شوال المکره سنده هزار و دویست و نود و شش هجری
 انقل شکسته عمر بنو بحر کند و معا و از و مندر بخش الطا
 سبحان الله و الحمد لله و الله اعلم
 از کتب مشایخ و کتب

جلد ثانی لسانی الذکر و شریفین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مُحَمَّدًا يَا مَنْ فُرِيهِ الْجَنَّةُ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ وَشَكَرَكَ يَا مَنْ جُبِّهَ عَيْنًا بِشَرِّبَ بِهَا الْمُفْرَتُونَ أَحِبَّا
 بُنُونًا بِالْبِنْدَرِ وَخَافُونَ بِوَمَا كَانَ شَرُّ سُسْطِرًا وَأَوْلِيَاءُ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ
 سَيِّمًا وَأَبْرًا بِحُبِّهِ يَتَقَرَّبُ الْإِنْبِيَاءُ وَالْمُرْسَلُونَ وَإِلَى فُرِيهِ سَيْلُ الْأَوْلِيَاءِ وَالْمُتَّقُونَ مَنْ قِيلَ لَسَيْفِ
 دَيْبِهِ عَلَيْهِ وَمَنْ جَاءَ إِلَى طَرَفِ فُرِيهِ بِرَجْعِ الْبَيْتِ مِنْ وَجْدِهِ بِرَحْمَةِ بَعْضَانِهِ وَمَنْ عَرَفَهُ بِصَبْرٍ وَعَلَى
 بِلَاتِهِ وَتَصَلَّى عَلَى حَبِيبِ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْنَا حُبَّ حَبِيبِهِ وَأَوْجِبْنَا بَعْضُ مَعْجِزِهِ أَعْنَى مُحَمَّدًا
 الْحَمُورِ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ الْمَلِكِ الْوَدُودِ وَعَلَى فُرِيهِ وَأَبْنِ عَمِّهِ عَلَى السَّعُودِ الَّذِي هُوَ صِدْقُ
 الْأَرشَادِ وَلِكُلِّ فَوْجٍ هَادٍ مُصْدَقٍ وَفِيهِمْ أَنَّهُمْ مَسْئُولُونَ مَسْئُولُونَ مَا صَدَقَ الشَّابِقُونَ الشَّابِقُونَ
 نَاجِدًا رَهْلًا لِيَكُنَّ نَازِمَةً لَافِي مَشَارِئِهِ وَمِنْ أَبْعَدِكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ صِدْقٌ كَرِيمٌ شَدِيدٌ وَكَوْنُوعِ
 الصَّادِقِينَ مَنْصُوصٌ بِبَعْضِ بَلِيغٍ مَخْصُوصٌ بِبَلِيغٍ ظَاهِرٌ فَوْتٌ بَاطِنٌ بِنُورِ مَالِكِ الْمَسَالِكِ بِنَازِعَاتِ
 مَعْرَاجِ نَمَازِ لَوْ لَقَدْ أَمَامَ وَرَهْمًا بِشَوَايِ مُؤْمِنَانِ كَبِيرِ عَلَى تَرْفَعُ شَرِّ خَلْدًا مَا دَامَ بِغَيْرِ نَقْمِ
 الصَّلَاةِ عَلَى أَوْلَادِهِ الْعَصُومِينَ الْمَسُومِينَ الْمَظْلُومِينَ الْعَابِدِينَ الْعَامِلِينَ الصَّادِقِينَ الْكَاطِبِينَ الرَّابِعِينَ
 لِلتَّقِينِ التَّاحِصِينَ الْمُهَيَّبِينَ الْمُتَوَكِّلِينَ الْهَادِينَ الْمُهْدِيِينَ بِرُكُزِ يَدِكَ فِي حِلْمٍ وَصَبْرٍ وَزُهْدٍ وَعِلْمٍ وَ
 صِدْقٍ وَتَسْلِيمٍ وَرِضَا وَتَقْوَى وَنَفَاقٍ وَهَيْبَةٍ وَعَيْبٍ إِذْ تَمَّ إِبْنَاءُ أَمْنِهِ وَدَهْرٌ نَمَازٌ وَهَرَمٌ
 دَرَطٌ بِرُقِيِّ عَجَبٍ بِنَازِعَاتِ وَقَالَ ابْنُ زَمْرَكٍ إِذْ ذَكَرَ مَصَابِيحَ إِشْرَاقِ كَارِ وَوَلَايَةِ وَعَجَبَاتِ شَرِيفَاتِ
 دُوسْتِ شَارِخِ خَلِيلِ بَاشْتِ وَدُشْمَنَاتِ إِذْ ذَكَرَ لِيْلِ خَوَافِ سَامِدِ إِجَارِ أَنْدُودِ وَوَجْهَاتِ سَكَارِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَمَوْلَانَا شَكَرُكَ عَوْنِ خَدَائِكَ مَنَعَانَا

پیاپی کتاب

مالك الملك جهان جسم و جان از شوی کش جانم گاه دل است کعبه دل‌های اکثر منزلت آنکه
از فضل عیش بوالبشر گشت مسجود ملائک سر سیمو آنکاب و انشا آمد زانقدیر نوح و ابراهیم را
فرمان پزیر آنکه موسی باز فدوت عون داد نصرش اندر کشتن فرعون داد آنکه روح الله را منصور کرد
بر سر دار فنامستو کرد مصطفی را بر کز پداند خطاب کرد او را صاحب فضل الخطاب مرضی را
سر دحرار کرد قلب او را مغزین اسرار کرد عرصه اسرار شد میدان او قبله آمد و فرزندان او
یافت ملک شرع از آنها طراز هم با قلم عراق و هم مجاز خامه معجز نکارم ز در قم فصهای با سینه
پیش و نه که سر سیمو محو غر صدق و صفا شرح حالی با سنا از آل عبا ختم کردم با هزاران شور و شین
داستان شاه مظلومان حسین خوام از نو خامه ام سر کنم ثبها در دفر دیکر کنم فصها سازم
بیان از غم تمام راست گویم شرح حال نه امام در بیان هر حدیث غم فرا فضل گویم ز شاه کربلا
نادل غم بدیدگان خون کم خون چو شد از دیده ما بیرون کم چون شرح مصایب سید مجاد را در قم
تمام سرداستان از ادو ذکر و فایع کربلا کشایم و چون در بیان حال محمد بن علی را کشایم بیانی از کودکی آنحضرت
در وقت شهادت حدیثش امام حسین تمام از جعفر صادق بر آستی سخن گویم و طریقی است در کتب حسین را
از حجاز تویم ذکر موسی را کم با ابراد کرفاری سرور مظلومان در بیان کربلا بیان حال علی بن موسی را و
تذکار وصول حسین را بمقام رضا از محمد جواد نویم بدل وجود حدیث سرور شهدار از علی بن محمد و
نصایح شاه نشن لبان را با هل نغی جفا ذکر حسن عسکری کم آنکه خون دل از دیده ریزم و بذاکرا جماع
شکر کفارد کربلا کز هر چون بشرح حال قائم ال محمد رسم سراپا ذوق و پایی اسر شوق شویم که چگونه
افتاب طلعتش بر صفحه امال موالیان نابد و چنان دست بر فالان سرور مظلومان ابد و غلبه و تسلط
خواهد یافت زیرا که او است ولی خون سرور شهدا و وعده الهی است این حکم من قتل مظلوما فقد قتلتنا و اولاد
سلطانا لم یلقه هر چه گویم با هزاران شور و شین هشتم اندر ذکر شاه دین حسین من حسین بن
علی را بنده ام هست جانم در غمش نازنده ام او بود فرزند فخر کائنات بنسب کوی بی ولای او
نجات هاد بارود فرثانی بیار آنچه از اولاد او داری نکار ذکر کن لحواله فرزندان او خاطر
که هشتاد و بنده اول کار از علی آغاز کن فردهای حال او را باز کن زان علی کورادل و جان
زار بود دیده او دمیدم چون بار بود آنکه بر دندش بیج احترام کوفیان از کین اسپرین نامش
روز و شب در شامی ارام بود مجلس اول ذکر مصیبت سید آنکه بالینش زخمت خام بود
الساجدین اطهرین الحمد لله الذی ذکروه زینب للسان التا کربن العابدین علیهم السلام
و فکره انیس لقلوب العابدین من عرفه منع فاه من الکلام و عنان نفسه بالصيام و الصيام وهو
الراهدین و زین العابدین بقرب اجزاء الله تترك الدنيا و الآخرة و یحیی و لیساه بالسلام

جلد ثانی

وَالْفِرَّةَ الدُّنْيَا يَجْنُ لِأَوْلِيَانِهِ وَجَنَّةٌ لِأَعْدَائِهِ مِنْ صِرْعَالِهِ بَلَاءُهُ هُوَ سَنَدُ الْإِزْهَادِ مِنْ وَمَنْ يَرْضَى بِفَضَائِلِهِ
هُوَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ نَوْزُ جِبَاهِ سَاجِدِهِ يُجُودُهُ وَخَصَّصَ سُجُودَهُمْ لَوْجُودِهِ وَجُودَهُ مُجِيبُهُ مِنْ كَائِسِ
جَيْتِهِ خَيْرٌ وَأَجْبَاهُ سَاجِدِهِ مِنْ خَوْفِهِ صَفْرَاءُ أَوْلِيَاؤُهُ لِأَخْوَفِ عَلَيْهِمْ وَلَا تَمُّ بَحْرُنُونَ وَأَحْبَاؤُهُ مِنْ
خَشْيَتِهِ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ يَكُونُ مَنْ يَكْفِي غُرَاوِ سَبَطِ رَسُولِهِ هُوَ مُحَمَّدٌ الْخَافِقِينَ وَهُوَ الَّذِي قَالَ
رَسُولُ اللَّهِ فِي سَائِهِ حَسْبُ مِنِّي وَأَنَا مِنْ حَسْبِ لِقَوْلِهِمْ كَرِيسَمُ كَابَاتُ بَاوْخُونَ كَرِيسَمُ زَيْنُ الْعَبَاءِ
از همه افزون کرپنه بر یاد لعل خشک پدید باد و چشم تر بگره آب خورده و همچون کرپنه کا هفتی
ابراب و کی چون سپهر خون هر لحظه ز درد کون کرپنه در خاک کوفه بان رنجور زپنه
در شهر شام بادل غزون کرپنه بر نشنکان بادیه چون ابر در بهار بردشت و کوه همچو فلک
خون کرپنه یوسف صفت جبار پدید برادران دور از وطن اسپر بهامون کرپنه خانم
کره کندگان و سردستم کشان افکار زهاد پیشوای عبادان سردیست که اگر آدم صفتی یا از صفو
خبری بودی بر هابیل نکرستی و اگر نوح بنی را از ادا نشی اثری پس از طوفان ترستی و اگر خلیل از خلقتش
اکامی باقی داشت از سوختن بودی و اگر نوح از قریش مطلع کردیدی فیض از فدای نبرد می بجی از رجا
بزر یافت و آلت نکرستی ز کربا بگویش راه نداشت و اگر نه از خوف نیکرست کلمه را ادب او نبود که
زینا بی گفتن و زانی شبند مسیح را نغروی نه که رفع را بر سلب بر کن بد چون بقوی بدر برابر
اندکی یوسف در سرای غرقش کودکی او ستر فرزند نامی افکار جهان و سرد جان بازان آنکه در سر
و فاسر نهاد و در کنار فرات نشن جان داد پسرش با در زندان جهان گذاشت و خواطر طیب فوئرها
داشت و هو الذی حرمه سبأ با و فی ابیدی الظالمین اسرار لوقله اسپر بر دو فرزند را زین ایام
یکی بحظه مصر و یکی بکشور شام فوئن شدند مغرب جبار کوی پدر یکی ببلد پیمبر یکی بر بند امام
یکی سلیل خلیل و یکی ترا دجیب یکی بحلم مسلم یکی بحلم تمام یکی بمنزل اشاعلا بمصر شد از خلق
یکی بر نیش افزون بد مرشدانم بگره هر دو مثل در فراغ و داغ پدید یکی بکام رسید و یکی نبودش کا
یوسف صفتی چهارده سال در زندان از فراق پدر گریست تا هجرانش بر آمد و مستبد تجار دجیل سال
از پدید زینت و ضالته در جهان مپتر نکردید و از بسیاری که با حضرت روزگار از کرپن فاطمه زهرا
در مصیبت و موکذالبت جلیت در بیان اسم و کنیت و القاب ابوزینا طهر بن انجذاب نام نامی از نو
چشم محمد علی است مکتی بکنه جبار ابوالحسن است ابو محمد نیز گفته است اشرف القابش زین العابدین
پدر زین کوارش با بلغت عرب و عبری حسین و شپهر کویند مادر مهر پرورش شاه زنان دختر زین جود
کبری است که حضرت رسالت در زمان سلطنت او وجود آمدند و این فخر بر اسناد او را که حضرت فرمود
وَلَيْتُ فِي زَمَانِ مَلِكِ الْعَادِلِ لِقَوْلِهِمْ مَادَرُشُ بَرْدُهُ نَشِيْ اسْتَكْرَهُ دِرْخَلُوثُ طَرَسُ بَرْدُهُ دَارِ قَرْنُ بَرْدُهُ

مصائب اعم از نیر العابدین

حضرت جبرئیل امین پرده دار حرمی حضرت جبرئیل بود که بود مادر متجاد در آن پرده نشین شقی شد
 ملک عجم آن خانون معظم حضرت رسالت را در خواب دید که با اتفاق جناب امام حسین داخل سرای او شد
 مؤلف فرمود که یاف کوی او ز نورترین مصطفی امدم بکام خاطر او با حسین آن خانون از شاهان
 جمال حضرت رسالت مدهوش و از نظاره ماه اوج امامت ل از دست داده بعشق آن پوسف مصری
 ز لچاوار مبتلا کرد بدلقم قرین ماه شش چون زهره در خواب می دید افتاب را جهان ناب
 ز لچاوار با چندان عزیزی باو شد از زو مند کنیزی کنیز پوسفی امد که از جان غلام او بود محبوب
 کفان از و نا حسن پوسف گفتگو بود که صورت بود پوسف معنی بود شاه زنان ز لچا حضرت
 ان پوسف صراعتبار بود که حضرت رسالت فرمود که من میخواهم که تو را با این فرزند دلبند خود برو
 تمام شاه زنان عرض کرد یا رسول الله فدای شوم مؤلف از زوی بلبلان در وصل کل گلشن بود
 این سعادت در دو عالم از زوی من بود کی بود که شمع روی ماه این رخسند مهر چون بساط
 بزم من روشن بود زهی نشاط از زو مندی که مهر مرادش از مطلع اسب طالع و انوار کامران او از افقا
 فخر بخش دولت جاوید ساطع کرد بدلقم ز لچا را بغیر از وصل پوسف نپسناست بود در
 از زوی حضرت روح القدس بریم پس حضرت رسالت آن زهره فلک چنار با ان خورشید سپهر صفا
 عقد و ام بشه روانه کرد بدند و شاه زنان بشه عشق از خواب برخاسته بر بساط بنیابی نشسته
 گفت مؤلف رخ من بیدار تا خود دیده ام در خواب بود در دل شب شمع بزم مهر عالم ناب بود
 طر شینا عجب روی و نامدرا عطر افزای دلم غم بوی مشک ناب بود تا بکام بود شاه ملک
 دل زب سر زینت تاج جلال کوهر ناب بود پس در آن روز نا هنگام شب از هجران سرد
 کربان بود نوعی که روز کار از عشق ز لچا و پوسف فراموش نموده بخداید اسنان خدیجه کبری
 خواجه دوسرا و فاطمه زهرا و شاه اولیا نمود مؤلف ز لچا دید پوسف را چو در خواب ز ناب
 عشق او کرد بدلقم ناب شبنم در دیده بهتر بود از روز که نا آید بخوابش ان دلفروز نبود
 او را بیداری می تاب بر زو شب دل او بود بر خواب بلع عاشق دلش با پار باشد اگر در خواب
 اگر در بیدار باشد نبود او را مگر چون وصالش سخن میگفت با شخص خیالش با مبدغودل
 مشاق خوابت شب در جستجوی افتابست من خود نشسته در خسار ثواب نپنداشته غم
 آید خواب الفضا چون شب بیکر خواب شد بخش را بیداری دیگر قرین و جناب فاطمه زهرا دادید
 که نزد وی آمد و اسلام با عرض نمود فرمود در این زودی عسکر اسلام بملک عجم اسپلا پانند
 پدیرت مقهور و حقیر و نو گرفتار و اسپر خواهی شد و از عالم صورت یعنی و از عراق بجاز و بحقیقت از
 بجاز خواهی آمد و انوقت از وصال فرزندم کامیاب و ترا صدی خواب بظهور پیوند از ان اسپری

جلد ثانی

و گرفتاری دلگرمی باش **لؤلؤ** گفتی کان اسپری مایه آرام هاست عین ناکامی اصل کامیاب است می
 شوی از آن اسپر کامیاب از وصال آنکه را دیدی بخواب **پیش** باز از خواب بیدار شد سوز عشق
 بسیار و باسپری و گرفتاری انتظار میرد و نیز بان حال میگفت **لؤلؤ** خوشتر زمان که نکوبان کتد
 غارت شهر مرا تو کبری و کونی اسپر من اینست اری طالبان پاراز گرفتاری نپنداشند و نه در فید
 خویش و خویشند چنانچه آن بانوی بانوان عجم را یقین بود که از آن اسپر کسیر و محبوبان پیوند و از
 آن پیوند فرزند دلبندی خواهد یافت که از اسپر نشود **ان** بجهت شعبان و موالیان آنحضرت بهر سید
 نادر دور عمر بدگر که ملک عجم مستخر سلسله اسلام آمد و دولتش کاسین سپری شد شاه زنان اسپر
 مدینه آمد و از فضل و وصلش ملکین عرب و عجم تر بن حسرت و عشرت آمدند و پس که در آن روز
 دختران و زنان مدینه از پرده بنماشای جمال آن جیده پیرون آمدند و چون داخل مسجد شد محراب بنعظیم
میله ابرویش خم کردید و پشت فلک از ستادی مقدمش راست شد بلیت پشت و نای فلک راست شد از خرمی
 دید چه مهر ایامه و وقت قران از اشعه جالش در رود پوار شهر و دیار و مسجد و محراب روشن و تمام
 حاضران چران روی آن زهره آسمان عصمت نهار بودند و سبکفتند **لؤلؤ** گفتی که نه بلفیس سر پرده
 تقدیر است این گونه در ربه فرو نشین بلفیس است این پس چرا حاجیش در خورشید سپهر
 پس چرا خاد میسر لا یقین چس است **پس** در آن میان عمر نطفه حرام بطع خام افتاده خواست که رفع حجاب
 از رخسار مهر آثارش نماید استین را حجاب آورده مانع شد **لؤلؤ** گفتی استین مدیر خساری حجاب کافاب
 ایندش مش در نقاب خواست غلظت پر باز در نور عقل گفتناش بنی نقاب ای عزیزان آن پرده که
 شاه زنان در مدینه بر عارض خورشید نشان فر و کناش شاه آه بعد از مدتی در شهر شام دست نهاد از
 رخسار پرده بکان اسناد عفاف سرمدی برداشت و طمع خام عمر را پیروان آن نهم حرام وقتی نمودند که خرم
 زاده خیر المرسلین را بکنیزی خواستند شاه زنان بزبان فارسی گفت **نیش** دزک پر و بزگو که فاغذ **نیش**
 مایش و سید کخس یعنی اش در خانه خسرو افتد که کاغذ پیغمبر را در دید و مارا به بندگی انداخت عمر در **معنی**
 کلام او نکرده خشم آورد که این کبر زاده مراد شام داد خواست از تپت باور رساند و عجب نبود زیرا که گفتند
 بازوی دختر خیر البشر را میل جز بیشتر نیست گفت ندا کنند در میان مردم و او را بفر و شدند شاه اولیای
 مرضی حاضر بود فرمود در وانست فرختن شاهزادگان اگر چه کافر باشند ولیکن باو عرض که هر کس
 از مسلمانان را که خواهد اختیار کند و او را بوی زویج نماید و مهرش را از عطای پنهان المال محسوب
 دارم قبول کرد چون شاه زنان را اشارت با این بشارت رفت بطلب مقصود برخواست و عمر بکار دیگر
 نشست و هر گاه حضرت شاه ولایت درین انجمن حضور نمیداشتند عمر در ایامان بان سیده زنان زمان
 چنان ظلمی مینمود که در محفل شام بزید پلید با عزت ظاهره سیدان نام نمود دختر زاده رسول خدا را

مصائب امام زین العابدین

بموقف شمانت باز داشت و بنای طعن و دق گذاشت حکم نقتل ستیالتاج دین نمود و در دبدرد
 اولاد امیرالمؤمنین افزود و صبغاً دار این نشان پرده کی کین مرا کینتر کردن طمع بنا جواری کین مرا غلام
 ای ارباب فرهنگ و هوش و ای مُسَمَّعان سراپا گوش **لَوْ لَقِيَ** ای عزیزان باز صبر شد تمام یادم
 آمد استان شهر شام آن زمان که جوید و بیداد بزند آنکه بود او فائل شاه شهید در میان قوم
 مردی به غیر خواست فرزند پیمبر را کینتر مردی از اهل شام که پروان ضلالت فرجام بود نظرش
 بدختران ستیدان و جان افتاد گفتای بزدلی از این دختر را بمن بچیز و گفتند که اشاره بجانب فاطمه **کَرِيمٌ**
 کرد با امیرالمؤمنین دختر پادشاه عجم را عمر نتوانست که از حکمت مخلف کند و در سلاک جواری بفرود شد
 دور از نوجوانان بجهان را نکر که فرزند و فرزند زادگان نورابان خواری در انجمن عام بین الا نام در آوردند
صباحی الی علی غریب و بدست ستم اسپر ال بزد کام و داد و وطن دریغ ای قلم بگذار نقل شهر شام
 ناماند نقل پیرب نامام کشتکوی سور و عیش و شاد است داستان عشرت و داماد است در میان
 عیش که وقت عزاست خاصه این عیشی که اصل عیشهاست خاطر اخبار و امر و رکن اتصال نور
 بانور کین دختر شاه عجم را کشتکوست در میان قوم اندر خبیث جوست تا که با بیاصل عشرت کام
 مغر دین سرور با نام را آنکه او چون دبدرد پیش را بخواب ذره آمد پیش چشمش آفتاب دختر پادشاه
 عجم خوشدل و خرم با مسد و وصول و عده که در خواب از جناب فاطمه زهرا شنیده بود برخواست و نظر را
 هر طرف بچسبید و مطلوب بدور انداخت تا گاه چون زلفها جمال یوسف مصر و لایب را دید و شنالوق
 چون یوسف را زلفها کرد پیدا فتاد از دبدردش مدهوش از پا بر آورد از دل پر درد فریاد
 ز فریادی که زد پخود بفتاد زلفهای زمان شاه زمان بود به از یوسف عزیز مصر جان بود
 حسین ان قره العین پیمبر سرور سینه زهرا و حیدر چو برقع از چین خود بر انداخت
 عزیز خویش را چون دیدش **حَسْبُ** روان شدن مخورشید منظر سوی مقصود خود سبط پیمبر
 نهاد او را بربانماه و دست بزد او بصد آمد بنشست که مقصود من اندر دهر اینست
 در این باز اسود من همین است **انصدف** کو هر عصمت دست بر حضرت امام حسین گذاشت و قد
 از فریاد حضرت فران گذاشت معلوم شد که کند عشوان ستید جوانان هشتاد کردن **عمرت** جواریان
 افتاده مایل از او جتا و **لَوْ لَقِيَ** یابین زلفها شد بازار که کرد دماه کفان را خربار
 چه مامی آنکه صد چون ما کفان پارسشی غلامش شد بدوران چه بازاری که دران کرم بازار
 هزاران ماه مصر آمد خربار مه کفان که با صد دلبری بود بازارش بجان سشتری بود
 شاه و لایب از او پرسید که چه نام داری گفت شاه زنان و گفتند که **کَفَّان** جهان شاه آنحضرت فرمود که
 ترا شهر بانوام نهادم و بحضرت امام حسین فرمود که ای فرزندان حسان کن با و که فرزند ی ازوی